

راغ و دم

سبحان جان (کاربر انجمن چری بوک)

|||||||

قالب شعر: غزل

ژانر: تراژدی

سطح: ارزشمند

طراح جلد: Hadis

ویراستار: کیان.اف

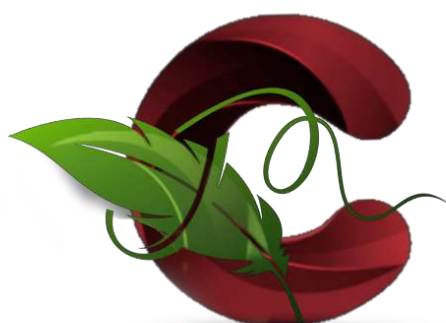
ناظر: -

صفحه آرا: کیان.اف

تعداد صفحات: ۲۵

تهیه شده در انجمن رمان نویسی چری بوک

|||||||



Chemmybook.ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مقدمه:

با که آغاز کنم با که پایان برسد
عزت خوی کبیر بر که جانان برسد

مهلتش روح عزیز دلبرش یاد خدا
من که را با نفسش بلکه یاران برسد

اولش ماه عظیم الفتش سر رحیم
شب تو نور کریم چون تو باران برسد

طاقتش بوی بهار حیف که آتش نبرد
لشکر و کوس و صدا آن که پاکان برسد

ای حسین سوی و ملک آمدن جنگ و فلک
بی تو غم در چه کنم دوست که دامن برسد

ای تو آن یاد صنو وصف کرامت تو بگو
رغبت شوق حسین حال که خوبان برسد

تو

تو شهادت کردی و عاشق در آن می‌خانه بود
تو نفس تر کردی و گویم که آن دیوانه بود

شرم را در دل نیاب بس که جهان بی‌مزه است
پس خدا دل را به داشت آدم چرا شرمانه بود

ای حسین درگیر عشق آمد هویدایش شده
دیر است ای جان من خواب است و آن مستانه بود

خیر را اینک نبین آتش به آن دل برده‌ای
خون این عاشق چرا یا رب که آن خندانه بود

چون تو ای یار وفا ما که تو را بد کرده‌ایم
بر حسین آه خدا چون درد وی آهسته بود

ای دلا حق مرا بر کی کند یاد صنو
شیونی از دلبران حاجت روا پروانه بود

آتش

آتش آن زرین نو می جهد بر خیمه‌ات
نامه‌ای از عاشقان می کشد بر خیمه‌ات

بلبلان شهباز نو داغ خونه‌ات چون کنند
می شود چون این یلان می رسد بر خیمه‌ات

حرف عشقی بر زخم پر زند یاران تو
وقت دیروز و همین می شود بر خیمه‌ات

دل شده آتش دگر تیر و شمشیر و زوال
خواب بلبل در کمین می کند بر خیمه‌ات

رنج دردت ناخوشی است بیم ایزد در کنم
صحبت شاه و زمین می زند بر خیمه‌ات

عادت غوغای جان می کشد از هر طرف
ای حسین دیوانه‌ام می تپد بر خیمه‌ات

چشمه‌ها از خون توست شاهی دارد صنو
لذت دنیا چه بود می رهد بر خیمه‌ات

همه را

همه را یار حسین است تو چرا آدم راهی
چه شده خبر نیامد نفس‌ات بوی نوایی

شب تو نور صفا را نزنند شاد و خماری
که بیا حسین بر آمد تو بگو نغمه‌ی جانی

دل من نوا به رو کن که چرا خاک تو خون است
تو بیا به گوش حاضر نفسم شوق صفایی

به دلم بگفتم اینک اندکی یاد حسین کن
به نماز و ذکر امروز چشم من یاد خدایی

شوق من یاد حسین است دل به آن یار همیشه
ذوق را عزم سفر کن، یاد است درد پناهی

که بسی مست می‌آم من تا ننوشم خاتم عشقم
به حسین سینه زنم من چون منم آن کربلایی

ز خدا حق بهارش نفسش یاد صنو بود
برود به یاد دلتنگ که شود باز صدایی

گویی

حال چرا نیامد گویی که حاجتی داشت
معشوق چرا رمیده گویی که دلبری داشت

آتش کنان آن یار دیگر توان ندارد
بازم که آن عزایی گویی که عادت داشت

با اسب آن وفادار رختی شود که دشمن
یارا حسینم بگو گویی که مهتری داشت

بر غم شود که اشکم شوق صفا ندارم
این که حسین شود باز گویی که عالمی داشت

بر زخم تو حسینم مرهم بکارم این بار
تا در قیامتی چون گویی که سروری داشت

تنها شوم الهی دستی دهم به جانت
نازم که یاد آن عشق گویی که خنده‌ای داشت

لب تشنگان به دل نیست چون می‌شود صنوبر
تنهای عاشقان نیز حالا که محرمی داشت

نینواست

هر که در بالای دستی بر نشیند نینواست
سید و سالار تو هر چه بگوید نینواست

اختران در چاک و چاک گر می‌شوند پروانه‌ای
اطلس شیرین سخن دیگر نشاید نینواست

ای حسین درمان تو اشکی نشد در پیکرت
چون که گفתי آدما بغضی نباید نینواست

حیف از جان پدر سیم و زرت رغبت نشد
حال گو ای ساقیا مهری گشاید نینواست

دست بردم بر دعا ای جان ما ای یار ما
صورت پر اشک من شوری نباشد نینواست

چون به دامانت زدم ذوقی بکن بر رونق‌ام
ای حسین فریاد من عمری گذارد نینواست

دل کند آن رقص دل سودای هم پر رغبتی
می‌دمد ناز صنو آن نی سراید نینواست

چو

چو بهارای صفا چه شده یار وفا
که دگر بر ای رها چه شده جای سزا

دل خوابی من اگر چو صدایی منگار
در حسنی بزنی چو جفا را به رها

مژنا شاد مرا نفسا درد تو هیچ
خبر اگر نرود سمت تو بوی جفا

بیرا یار مرا که جهان نور تو مست
شودا شور خیال بتیا نور صفا

شب تو بر نگری دل جان خام و خیال
صفتی گر بزنی به حسین نام نوا

ببرد شهرت دل که منم شهید تو
همه را با تو خدا دلبرا با تو ثنا

چه شود ماه منی دل تو یاد حسین
به صنو مزده بده که شود حق دلا



هر نهالی

هر نهالی غنچه‌ای گر می‌دمد پربارتر
ریشه‌ی آن بردبار چون می‌کشد پربارتر

ای حسین ناله چرا شادی کنی از حال جان
چون تویی در باغ عشق گر می‌رسد پربارتر

یاور آن داغ شور هر چه کند بغضی نشد
پیکر و آن نام نیک چون می‌کند پربارتر

لحظه و میدان دین چون می‌شود رودی چو نیل
هر که را طاغون نزد دل می‌زند پربارتر

شاهد و از حال خوش دیگر نباید ای حسین
سر که دادی نینوا چون می‌شود پربارتر

یار تو دشت کبیر چون کربلا یاری نبود
حال تو بوی عبیر چون می‌درد پربارتر

ای صنوبر وای زن از کشته و یاد حسین
در عجب غم را بکن چون می‌تپد پربارتر



سودا

سودا منم ز جانب حال و هوا چه کرده
لبریز دل بخوانم حال و صفا چه کرده

رقص و گنه کنم من سر به گریبان او
حال ز خونی منم حال و وفا چه کرده

شور به آتش منم سوی به آن پای من
حق جهان بر سرم حال و مرا چه کرده

دیر که بستم به او ساز به ابلیس دین
باز دگر آتش آم حال و سرا چه کرده

باز بدان ای حسین شور به دیدار تو
بین که گیتی من حال و ندا چه کرده

وصف جمالت بگفت باز همین را بس است
بلکه غریبش صنو حال و نوا چه کرده

عجب

عیب می جویم دلی یار می سازم عجب
در دلان می سوزم از حال می تازم عجب

حیف از آن پدر یار از جان پدر
کربلا مبهوت ماند وای می نازم عجب

رقص او در آسمان گریه شد دارالسلام
چون شفق در آن فلک یار می جوشم عجب

پر بزد پروانه ای دور شمع می چون حسین
پیکرش بی سرش شده باز می سوزم عجب

رنگ خاکش خون توست ای حسین جاری بزن
در میان نینوا حال می جویم عجب

گفته اند آن کربلا داستانی بر خدا
آن حسین جرمش چه بود نقل می گویم عجب

در نظر اشکی شوم بغض شد حال صنو
رغبت دیدار تو صبر می مانم عجب

ای حسینی

نام کعبه بی درنگ مستانه توست
عاشقان فریاد و آن افزانه توست

ای حسینی تا ابد یارم مکوب
صفه شیران یک نظر یارانه توست

بلکه این یار هنر صاحب نظر
شبه روزان وفا شادانه توست

دست رغبت آن حسین است کربلا
درد آن دیدار تو نالانه توست

شور دل ای جان تو بازم بگو
صاحبان شمشیر دین سیمانه توست

لحظه‌ها چون کن ای راغب صنو
آن حسین بودش چون مهمانه توست

حسین ابن علی

حسین ابن علی مستم بوی علی
جانم یک دل سیر باشد روی علی

خواهم آتش تو سوزم بر لب تو
شادم خنده‌ی تو بودم جوی علی

آب است تشنه من صاحب دجله من
جامی است شربت من حال سوی علی

کاش درد فراق بود ساز جناب
شد طفل علی خون است خوی علی

جان است در دل ما طاقت شاهد ما
غافل من نشدم بازم هوی علی

یارا دل چه کند بیشک بغص صنو
ما را داغ صدا خاک است موی علی

مال صفا

مال صفا بر من است دل به کجا مهتر است
چشم به رخ ندارم عالم دل برتر است

رزم جهالت به دور یار و وفایت به نور
حق حسین را کنم شور و نوا بهتر است

بزم و سرایی وزم شاد و نشاطی وزم
با همه حال صبر من شوکت جان نوبر است

مست به نورش که بود شور به ذات اش که بود
خنده‌ی شیرین او با همه حال دلبر است

شاه عظیم جان او نام کبیر یاد او
سوی علم دست او چون نزنند کمتر است

عبرت آن روز پست دست خدا در ثمر
داغ بگفتش صنو بغض فلک در بر است

شهرتی

شهرتی نامی کنم ای الهی گوش ده
رفعتی پیدا کنم ای جهانی گوش ده

دست شمشیری کنم تا فلک عمرش رود
صحبتی پیدا کنم ای مغنی گوش ده

کاروان دشتی روند قربت آن شهر دوست
دست بیعت چون کنند ای وفایی گوش ده

لکن از شیطان پست لکن از دیدار مست
لکن از دینار ناب ای همانی گوش ده

نامه‌ای دادی به من الفتی دادی به من
پس کجایی ای عزیز، ای رهایی گوش ده

آدمم از جای پاک آدمم ای تو صدیق
چون بیا بر چشم من ای خطابی گوش ده

دیده‌ام از غم برون چون تو کن وای صنو
دلبرش قاضی که بود ای ثنایی گوش ده

ای حسینم

ای حسینم جرعه ای آب‌ام بده
در بیابان تشنه‌ای راه‌ام بده

حلقه از دام شیطانتین بسته‌ام
راه حق را تو نشانی‌ام بده

بر درست و آن یقین دیوانه‌ام
چاره‌ها را یار من بازم بده

دست من گیر در نهان و آن زمان
شور عاشق تو بیا کامم بده

دجله‌ها در صف نمایی می‌کنند
چون تو دیدن ای حسین پاکم بده

دلبری گشتم ندیدم چون تو نور
بر صنوبر نغمه‌ای رازم بده

سزا دارم

سزا دارم در این عشق که بی چاره شوم باز
ز مزد تو بگیرم بر این عشقت به این راز

مرا عفی نمودی ز شهرت اولی تو
بیا امشب که عمری ز بزم و لولو ناز

همی اندک نمودی به این یارت گناهی
ز رنگ و آتش ما به رقص و مرهم ساز

شریک جرم نبودم رکاب دشمن تو
قدم در پرتو تو به جنگ و محکمی تاز

غریبم عاشق تو صریحم نامه نو
بیاید صاحب شرم نگاه شاهد واز

ز قربت آن صنوبر نگین دارد رها کن
صفایش مرهم توست شبی را نغمه حاز

کربلا آمد

کربلا آمد حسینم جان مظلومم شکن
جان من آتش شده اینک بهارانم شکن

من بگفتم در دلا یارا حسینم کشته‌اند
من که مظلومی ندیدم چون دل آرامم شکن

چون شده بازم فدا شیرین زبانی را جدا
خواب آن مهتر ببینم باز فدایانم شکن

یا حسین مظلوم من جانی کنی جانا کنم
شاد شد مقصود بار جان حسینم شکن

عمر را بر دامت این را حسینم گفته است
چون که عزت می‌دهم باری تعالی‌ام شکن

بر سیه رغبت نشد پاینده باشد آن صنو
دولت رنگین دوست باز آی که چشمانم شکن

ای سلیم

شرحه شرحه قماش تو چاک و چاکم ای سلیم
سر سخن ساقی دل جان و جانم ای سلیم

ای ادیبم یارگوی بازم به گریانم بگو
حال خوش آن جوی عشق ساز و سازم ای سلیم

دیر کردی رزم من خونهات شده آشفته باز
حرف دل با او بگو شاد و شادم ای سلیم

درک جان با آن حسین مهر علی هست و جواب
درک خوناب حسین مات و ماتم ای سلیم

خواب و بیدارم شدی ای جوی جنّه بر فراق
داغ دل ویران شده کور و کورم ای سلیم

پاره شد این دل عجب رقص گناهانم چه بود
طیف جان بوی تو بود خواب و خوابم ای سلیم

درد دیوانه عجب می کند چون دلبران
پاک باشد ای صنو شور و شورم ای سلیم

ای حسین

ای حسین محراب عشق تنگ است و تنگای من است
اینک مهرانگیز شد شاد است و شادای من است

با خدا عهدهی بکن نفس بیان را بشکنی
غافل از عقل دلی پاک است و پاکای من

شاد شد این درد دل، جان نفس را ترکنی
با دلان فرقی بکن ناز است و نازای من است

شرم شد ای ایزدا رحمی بکن بر بندهای
شور دل غوغا بکن گیج و است مستای من است

تشنه لب ویران شده صاحب نظر جان علی
چون شبی ناز حسین حق است و حقای من است

بی خبر از جان من چون می شود یاد صنو
شریتی پیدا شود راز است و رازای من است

خویش

همی اقصای دل نیست هوای خویش بسازم
چو تدبیر گویم اینک برای خویش بنازم

ز زلفت دل درآید بر این خلقت چراغی
که شب بر می ستاید نوای خویش نوازم

دلا جانا صفا را، کنا عشقا خدا را
ز شرمی چو کنم من ثنای خویش بتازم

نگاهی چون کنی تو ز خنده دل دهی تو
پناه حق تویی تو دوی خویش نسازم

به آن حق تعالی امید و درد و ایمان
سزای جوی دو عالم صفای خویش ببازم

که حیف است قول خوبان ز ذات یار حجران
حسین را صبر و خیزان، وفای خویش نمازم

بنام آن یل دل چه خوش گوید صنوبر
بتازد بر گل خویش که دیداری سزای ام

" برای دانلود آثار بیشتر به cherrybook.ir مراجعه کنید "



che.rrybook



Cherrybook.Novel



Cherrynovelbook



Chemylbook.ir